

# بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

برسی تطبیقی روایت (تبعیت) با احادیث (ثقلین و دوازده خلیفه)

استاد راهنما: حجت الاسلام محمد احمدی

نویسنده: ابوالفضل کامران

آبان ۱۴۰۲

موسسه بیان معرفت

### چکیده:

از مهم ترین ادله های اهل سنت در مورد تبعیت کردن از هر خلیفه ای روایت (علیکم بسنتی...) است که مضمون روایت بدین سان است که می گویند بر مسلمانان واجب است که هر کس که قدرت را به دست گرفت ولو اینکه ظالم و تارک الصلوات و منافق باشد باید تبعیت کرد و حق انتقاد از آن خلیفه را نداریم حال ما می خواهیم این دله را از منابع خود اهل سنت مورد بررسی و نقد قرار بدهیم .

### مقدمه:

اصولیین اهل سنت در مورد حجت یا عدم حجت این حدیث بحث هایی دارن ولی برای اکثریت این قابل حجت است اللخصوص افرادی مثل ماوردی که صاحب کتاب احکام السلطانیه است از وارد تبعیت از خلیفه به این حدیث استناد می کند و توضیحاتی از این حدیث می دهد در این روایت چهار مسئله قابل نقد هست

۱- سند روایت

۲- مضمون روایت

۳- روایت های تضاد

۴- نظر علماء اهل سنت در این موضوع

### سوال اصلی:

آیا حدیث تبعیت صحیح است یا خیر؟

### سوالات فرعی:

آیا سلسله راویان این حدیث ثقة هستند؟

آیا از مضمون این حدیث برداشت خلافت می شود

منظور از واژه خلفاء راشدین المهدیین چیست؟

:

پیشینه:

از این بحث ما در کتب بسیاری مثل: ۱- نقش ائمه در احیای دین ۲- نقد ادله خلافت ۳- آیت الله مکارم شیرازی در مقاله ای ۴- آیت الله میلانی در کتاب سنت پیامبر یا سنت خلفا

این روایت را مورد بررسی و نقد قرار داده اند

متن حدیث :

عبدالرحمن بن عمر و حجر بن حجر کلاعی نزد عرباض بن ساریه رفتیم جهت شنیدن حدیث از پیامبر ، عرباض گفت:  
روزی پیامبر بعد از نماز در مسجد نشسته بودند {۱}

و فرمودند: هر کدام از شما که زنده بمانید اختلافات فراوانی را به چشم خواهید دید،

و باید به سنت من و سنت خلفای راشدین و هدایت یافته چنگ زنید و در پابندی بدان استقامت ورزید {۲}

برسی و نقد روایت:

اشکال اول: اعتراض بخاری و مسلم از احادیث عرباض

بخاری و مسلم از عرباض روایتی را در صحیحین خود نقل نکرده اند و همان طور که گفته شده بعضی از اهل سنت

معتقدند که اگر روایتی در بخاری و مسلم نقل نشده باشد می توان بدان استدلال نمود و قابلیت استدلال را ندارد

{۱}: قد ترکتکم علی البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی إلا هالک، و من یعش منکم فسیری اختلافا کثیرا، فعلیکم بما عرفتم من سنتی و سنت الخلفاء راشدین المهدیین من بعدی، و علیکم بالطاعه و إن عبدا حبشیا، عضوا علیها بالنواجذ {۲}: مستدرک علی صحیحین، کتاب العلم، ح ۳۳۳

اشکال دوم: نقل روایت جعلی توسط عرباض

می توان گفت عرباض هر چند در شمار صحابه است اما جزء صحابه دروغگویی بوده که تحت تأثیر دولت بنی امیه قرار گرفته و برای جناب معاویه فضیلت تراشی می کرده است

مثال:

عرباض می گوید: پیامبر در حق معاویه دعا کردن و فرمودند: خدایا نوشتن و حساب کردن را به معاویه یاد بده و او را از عذاب قیامت حفظ کن {۱}

در صورتی که ما مشاهده می کنیم اگر روایت صحیح یا معتبری از پیامبر اکرم (ص) در رابطه با فضایل معاویه نقل شده بود علما و محدثین اهل سنت باید در کتبشان آن را نقل می نمودند مثل شخص حاکم نیشابوری و نسایی فضیلتی برای جناب معاویه نمی دیدند

اشکال سوم: وجود راویان ضعیف سند

در روایت حدیث راویان دمشق و حمصی دیده می شود که آنها دشمنی زیادی با امیرالمومنین و اهل بیت داشتن و به آنها عناد می ورزیدند

---

{۱}: المسد، ج ۴، ص ۱۲۷

سلسله راویان:

۱- یحیی بن ابی المطاع شامی

ایشان فقط در طرق حدیث ابن ماجه و حاکم نیشابوری قرار دارد و از سوی بسیاری از علمای علم رجال تضعیف شده

اند

هیچکدام از صاحبین صحاح سته به جز ابن ماجه از جناب یحیی بن ابی مطاع روایتی نقل نکرده اند که خودش دلیل خوبی است {۱}

ذهبی معتقد است که یحیی بن ابی المطاع شامی هرگز با عرباض ملاقات نداشته بنابر این می توان گفت این حدیث طبع نظر آقای ذهبی مرسل است {۲}

۲-حجر بن حجر حمصی شامی

از ایشان هم هیچ روایتی در سنن ششگانه نیامده و تنها ابوداود سجستانی روایتی از ایشان نقل کرده است

ابن قطن معتقد بر این است که این شخص مجهول الحال و ناشناخته است {۳}

---

{۱}: التهذیب، ج ۱۱، ص ۲۴۶، ش ۴۶۰

{۲}: میزان الإعتدال فی نقد الرجال: ج ۴، ص ۴۱۰، ش ۹۶۳۵

۳-عبدالرحمن بن عمرو شامی

در تمامی کتب یک روایت اخلاقی و موعظه ای از ایشان است که آن را ترمذی، ابن حبان، حاکم نیشابوری حدیث وی را صحیح دانسته ولی ابن قطن به دلیل مجهول بودن این شخص روایت را صحیح ندانسته

۴-ثور بن یزید بن زیاد کلاعی حمصی

وی از دشمنان امام علی (ع) و از دوستداران امویان بود دلیل دشمنی او با امام علی بخاطر کشته شدن جدش در جنگ صفین است

و زمانی که وارد مدینه شد مالک بن انس از استماع و نقل حدیث از وی اجتناب کرد و مردم را از همنشینی با وی نهی کرد {۱}

۵-ولید بن مسلم دمشقی (متوفی ۱۹۵ هجری)

ولید بن مسلم از موالیان امویان بوده است گرچه برخی از علمای علم رجال اهل سنت ان را توثیق کرده اند اما ابوالحسن دارقطنی و ابومسهر او را در نقل حدیث مدلس دانسته اند و معتقد بودند او در نقل روایت تدلیس تسفیه {۲} میکند {۳}

---

{۱}: التهذیب، ج ۲، ص ۳۲، ش ۵۷

{۲}: تدلیس تسویه: یعنی اینکه شخص راویان کذاب را خذف و راویان ثقه را جایگزین آن ها می کند

{۳}: برخی از علمای اهل ست وی را کثیر تدلیس می دانند مثل: احمد بن حنبل با عباراتی مثل (کان الولید رفاعاً) و (کان الولید کثیر الخطا) آن را ضعیف کرده است:

تقریب التهذیب، ج ۲، ص ۳۳۶، ش ۸۹

۶- معاویه بن صالح شامی (متوفی ۱۵۰ هجری

معاویه بن صالح از کسانی است که با مروانیان به اندلس فرار کردند و زمانی که عبدالله الرحمن بن معاویه بن حشام بر اندلس تسلط پیدا کرد معاویه بن صالح را قاضی شهر اندلس کرد

ذهبی در مورد معاویه بن صالح می گوید: بخاری هسج روایتی از این شخص نقل نکرده است و آقای یحیی بن معین معاویه بن صالح را در نقل حدیث سست و بی ارزش معرفی کرده است {۱}

۷- محمد بن حارث تیمی (متوفی ۱۲۰ هجری)

ایشان از جانب برخی از علمای اهل سنت تضعیف شده است مثل:

احمد بن حنبل که ایشان را با عباراتی همچون (فی حدیثه شیء) و (یروی أحادیث مناکیر أو منکر) تضعیف کرده است {۲}

۸- عمرو بن ابی سلمه حمصی دمشقی (متوفی ۱۹۷ هجری)

یحیی بن معین و ذکریا بن یحیی ساجی دوتن از بزرگان علم جرح و تعدیل اهل سنت می گویند عمرو بن ابی سلمه (ضعیف است) {۳}

---

{۱}: میزان الإعتدال فی نقد الرجال: ج ۴، ص ۱۳۵، ش ۸۶۲۴

{۲}: الکمال فی ضعفاء الرجال: ج ۶، ص ۱۳۱، ش ۱۶۳۳

{۳}: میزان الإعتدال فی نقد الرجال: ج ۳، ص ۴۲۳، ش ۶۳۷۹

ابوجعفر عقیلی، عمرو بن سلمه را در کتاب (الضعفاء الکبیر) که مال شخص ابوجعفر عقیلی است، معتقد بر ضعیف بودن این شخص است {۱}

۹- یحیی بن ابن کثیر یمامی (متوفی ۱۲۹ یا ۱۳۲ هجری)

ابوجعفر عقیلی یحیی بن ابن کثیر را به خاطر تدلیس و نقل روایات مرسل در کتاب (الضعفاء الکبیر) جزء راویان ضعیف نام برده است {۲}

۱۰- بقیه بن ولید کلاعی حمصی دمشقی (متوفی ۱۹۷ هجری)

وی از راویانی است که در سند کتاب ترمذی و احمدین حمل آمده است {۱}

ابوحاتم رازی می گوید: احادیث و روایات بقیه بن ولید قابلیت استناد و احتجاج را ندارد

ابوجعفر عقیلی می گوید {۳}

ما از اینجا به بعد وارد نقد دلالتی و متنی حدیث شده و از فاز نخست که در حال بررسی سندی این روایت بودیم خارج

می شویم:

---

{۱}: الضعفاء الکبیر: ج ۳، ص ۲۷۲، ش ۱۲۷۹

{۲}: الضعفاء الکبیر: ج ۴، ص ۴۲۳، ش ۲۰۵۱

{۳}: الجرح والتعديل: ج ۲، ص ۴۳۵، ش ۱۷۲۸

اشکال اول: عدم تدوین سنت رسول خدا (ص)

پیامبر (ص) جناب ابوبکر و عمر را منع از تدوین حدیث کرده بودند و بعد از ۱۰۰ سال به موضوع تدوین حدیث پرداخته

شده است حالا سوال این است که پیامبر چگونه اهل سنت را ملزوم به سنتی کردند که اصلاً مکتوب نبوده است؟

اشکال دوم: ذکر نشدن نام خلفاء در روایت

باتوجه به واژه خلفاء راشدین چرا به جناب ابوبکر و جناب عمر و جناب عثمان و حضرت علی (ع) نسبت داده شده شاید

منظور از خلفاء راشدین مهدیین همان دوازه امامی باشد که شیعیان قبول دارند؟

اشکال سوم: عدم استدلال خلیفه به روایت

اگر روایت از جانب رسول خدا صادر شده بود و مصداق های آن مشخص بود چرا پس از رحلت شهادت گونه پیامبر در سقیفه جناب ابوبکر به این روایتی که مصداق روشنی دارد استناد نکرده است یا زمانی که جناب عمر دست به دامن شورا جهت انتخاب جانشین شد چرا از این روایت استفاده نکرد؟

اشکال چهارم: تعیین امامت از سوی پیامبر

اگر صدور روایت را از پیامبر با همین مصداق که منظور خلفای چهارگانه است قبول کنیم پس می توان نتیجه گرفت که پیامبر جانشینان بعد از خود را معرفی کرده است در حالی که همه اهل سنت بر این اجماع دارند که پیامبر جانشین بعد از خود را معرفی نکرده است و خلافت با نص نیست بلکه شورا و مردم خلیفه را معین می کنند

اشکال پنجم: عمل به خبر واحد در مسایل اعتقادی

این روایت جزء خبر واحد محسوس می شود و در مسأله مهم اعتقادی مثل امامت و خلافت را با خبر واحد نمی توان اثبات کرد بنابر این هیچ دلیل و مشروعیتی بر خلافت جنابان ابوبکر، عمرو و عثمان ندارد

اشکال ششم: امتناع صدور روایت از پیامبر

پیامبر در این حدیث مسلمانان را به تبعیت و پیروی مطلق در همه امور از سنت های خلفا توصیه و سفارش می کند و در حالی که این امر (عند سوء) از رسول خدا امکان ندارد زیرا:

الف) چون که خلفاء باید معصوم باشند (معنی عام) در حالی که اهل سنت معتقد بر عصمت نیستند حتی برای پیامبر

ب) در حالی که ما مشاهده می کنیم خلفا در مسایل زیادی باهم اختلاف داشتند مثل:

حکم زنان کسانی که مرتد شدند نظر جناب ابوبکر بر این بود که باید زنانشان اسیر شوند ولی جناب عمر معتقد بر این بودند که باید زنانشان نزد خانواده هایشان بگردند

ج) یا در باب زمین های فتح شده در جنگ، جناب ابوبکر معتقد بر این بودند که باید زمین ها بین مسلمانان تقسیم شوند، ولی جناب عمر معتقد بر این بودند که زمین ها از اموال دولت هستند

حال ما طبق حدیث محل بحث باید از کدام حکم های خلفای مهدیین تبعیت کنیم؟

این حزم در این رابطه می نویسد:

۱) در اموری که اختلاف دارند به نظر همه خلفا عمل کنیم که این می شود اجتماع نقیضان

۲) ما مخیر در انجام کارها باشیم، که این باعث سقوط ما می شود چون اینطوری هر کس دلش بخواهد حلال الهی را حرام و حرام الهی را حلال می کند



۳) در مواردی که همه به آن اتفاق نظر دارند عمل کنیم و هر جا که اختلاف دارند تکلیف از ما ساقط است که این هم مخالف با روایت (علیکم بسنتی...) است {۱}

اشکال هفتم: عدم ثبوت فضیلت

در روایت محل بحث رسول خدا مردم را به تبعیت از هر خلیفه ای که به قدرت رسیده است سفارش می کند و اختصاص به خلفای چهار گانه ندارد و این فضیلتی برای آن ها به حساب نمی آید {۱}

حال سوال اینجاست که آیا آقایان ابوبکر و عمر و عثمان مسلمانان را در مسیر حق رهبری کردند؟

آیا نماز تراویح که در زمان خلیفه دوم بدعت گزاری شد و بر مسلمانان اجبار شد که انجام دهند آیا جزء سنت رسول خدا بود

اشکال هشتم: تناقض صدر و ذیل روایت

در این حدیث صدر و ذیل باهم اختلاف دارند زیرا وجود (واو) عطف نشان می دهد که خلفاء دارای سنت هایی هستند که جزء سنت های پیامبر نبوده چون اگر مطابقت با سنت رسول خدا داشت نیاز به واو عطف نبود در صورتی که پیامبر خدا هر نوع بدعت را تحریم می کند مگر اینکه برای خلفاء تخصیص خورده باشد

---

{۱}: الاحکام: ج ۶، ص ۸۰۵ و ۸۰۶ باب سادس و ثلاثون فی إبطال تقلید

اشکال دهم: مخالفت صحابه با ابوبکر و عمر

بر اساس مستندات محکم که صحابه رسول خدا در موارد متعدد با خلفاء بعضی جاها مخالفت کردن

چرا امام علی (ع) در مقابل نماز تراویح که توسط خلیفه دوم ایجاد شده بود ایستادند و مردم را از آن منع نکردند {۱}

چرا صحابه و تابعین درباره تحریم ازدواج موقت از سوی خلیفه دوم موضع گیری کردند و در مقابل خلیفه مخالفت

کردند {۲}

مگر بگوئیم شاید امام علی (ع) و صحابه روایت مذکور را نشنیدند یا اگر شنیدند استنباطشان از این روایت امامت جناب

ابوبکر و عمر و عثمان نبوده و خلافتشان برای ایشان حجت نبوده و روایت را جعلی می دانستند

اشکال یازدهم: عمل نکردن علماء به عموم و اصلاق روایت

بعضی از اهل سنت اطلاق به روایت ندارند مثل اینکه:

چرا عایشه از خلیفه سوم اطاعت نکرده و وی را (نعل و یعودی) می نامد؟

{۱}: الکافی: ج ۶، ح ۲۱

{۲}: به کتاب (الزواج الموقت عند الصحابه و التابعین) مراجعه شود

در مضمون روایت آمده (السمع و الطاعه و إن كان عبداً حبشياً) حال منطقی است هر کس که به قدرت رسد از آن تبعیت کرد؟ ظاهر این است که این از شبکه امویان است اشکال دوازدهم: چرا به سنت امیرالمومنین عمل نمی شود

طریق این حدیث امام علی هم جزء خلفاء راشدین می باشد حال چرا از سنت امام علی (ع) تبعیت نمی شود و حتی در دوران امویان وی را لعن و نفرین می کنند؟

اشکال سیزدهم: عرباض تنها راوی روایت

عرباض می گوید این روایت را پیامبر بعد از نماز صبح در میان صحابه گفته اند حال چرا هیچ صحابه ای جزء عرباض این روایت نقل نشده؟ یعنی صحابه های سرشناس پیامبر آن را نشنیده اند که نقل کنند؟

اشکال چهاردهم

گفتیم که «سنت» در لغت به معنای طریقه است و در شریعت نیز

همین معنا برای سنت نبوی آمده است. حال باید پرسید: آیا «سنت خلفا» نیز به همین معناست؟!

اشکال پانزدهم

رسول خدا صلی الله علیه وآله «سنت خلفا» را بر «سنت خود» عطف کرده است و ظاهر عطف، این است که بین این دو سنت مغایرت وجود دارد. حال باید پرسید: معنای این مغایرت چیست؟! و چگونه رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را به پیروی از سنت خلفا - که با سنت ایشان، مغایر است - فرمان می دهد؟!

اشکال شانزدهم

فرمان پیامبر صلی الله علیه وآله مبنی بر پیروی از سنت خلفا مطلق است و همانند وجوب پیروی از سنت نبوی، تقییدی ندارد. بی تردید، چنین فرمانی اقتضا می کند که فرد مطاع (اطاعت شونده)، معصوم باشد. عصمت پیامبر صلی الله علیه

وآله مورد اتفاق همگان است، اما اجماعی در مورد عصمت همه خلفا وجود ندارد؛ بنابراین چگونه ممکن است که فرمانی مطلق مبنی بر تبعیت همزمان از معصوم و غیر معصوم، صادر گردد؟!

علمای اهل تسنن در حل این اشکالات، سرگردان مانده و در برابر آن دچار آشفتگی جدی شده اند .

واقعیت این است که علمای بزرگ اهل سنت به تفصیل در این باره سخن گفته اند و برای تأویل آن به بیراهه رفته اند .

#### توجیه اشکال چهاردهم

مانعی ندارد که اشکال نخست با تفسیر سنت خلفا به «طریقه»، حل و فصل شود. شارحانی چون صاحب کتاب سبل السلام، ملا علی قاری و مبارکفوری این تفسیر را بر گزیده اند .

شوکانی در تأیید این تفسیر می گوید :

« آن چه شایان توجه و غایت اصلی به شمار می آید این است که بر پایه زبان عربی، به دلالت لفظی این ترکیب عمل شود، بنابراین «سنت» به معنای «طریقه» است و رسول خدا صلی الله علیه وآله به بیان این نکته پرداخته که به طریقه من و طریقه خلفای راشدین، تمسک جوئید و در واقع طریقه خلفای راشدین، عین طریقه نبوی بوده؛ چرا که آنان در علاقمندی و عمل همه جانبه و مداوم به سنت نبوی از همه مردم پیشی می گرفتند و در کوچک ترین امور- تا چه رسد به بزرگ ترین مسائل- از مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله پرهیز می کردند .»

پاسخ از این توجیه

به نظر ما به همان ترتیب اشکال یکم حل و فصل می شود. همه علمای مذکور- بدون توجه به ظهور روایت در تفاوت میان سنت.

رسول خدا صلی الله علیه وآله با خلفا- تأکید نموده اند که «طریقه خلفای راشدین، همان طریقه رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است .»

شوکانی برای اثبات همسانی طریقه مذکور با طریقه نبوی، این استدلال را افزوده است که «خلفای راشدین در علاقمندی و عمل همه جانبه و مداوم به سنت نبوی از همه مردم، پیشی می گرفتند و در کوچک ترین امور- تا چه رسد به بزرگ ترین مسائل- از مخالفت با رسول خدا صلی الله علیه وآله پرهیز می کردند .»

اما عکس این موضوع، رخ داده است؛ چرا که سه خلیفه اول و نیز بیشتر اصحاب، در بزرگ ترین مسائل به مخالفت با پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برخاستند؛ چه برسد به مسائل کوچک و جزئی، تا جایی که در این راه به نصوص صریح ایشان هم توجهی نکردند .

البته پیش تر به برخی موارد مسلم مخالفتهای مذکور اشاره کردیم. بنابراین، کسانی که «همان طریقه نبوی را در پیش گرفتند و در علاقمندی و عمل بدان از همه مردم پیشی گرفتند» اشخاص دیگری- غیر از سه خلیفه اول و اکثریت اصحاب- هستند. حال باید پرسید: این اشخاص کیستند؟

توجیه اشکال پانزدهم

اگر مراد از «خلفا» اشخاصی غیر از خلفای مورد قبول اهل سنت باشد،

اشکال پانزدهم نیز بر طرف می شود .

اما علمای اهل سنت از کنار این اشکال، گذشته اند، جز شوکانی که بعد از عبارات مذکور می گوید :

در برخی مواقع، خلفای راشدین، دلیلی در کتاب خدا و سنت نبوی نمی یافتند که در این مواقع پس از تحقیق، بحث، مشورت و تدبّر به رأی خود عمل می کردند. این گونه آرا در هنگام عدم وجود دلیل، جزء سنت محسوب می شوند و حدیث معاذ بر این امر دلالت می کند؛ رسول خدا صلی الله علیه وآله به معاذ فرمود: بر چه اساسی، قضاوت می کنی؟

پاسخ داد: بر اساس کتاب خدا.

فرمود: و اگر چیزی نیافتی؟

پاسخ داد: بر اساس سنت رسول خدا .

فرمود: باز هم اگر چیزی نیافتی؟

پاسخ داد: به رأی خود عمل می کنم .

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: سپاس خدای را که رسول خود را توفیق داد و یا دیگر نقل هایی که به همین مضمون نزدیک است .

آن گاه شوکانی می افزاید :

هر چند برخی از علما پیرامون این حدیث، سخنان معروف

و شناخته شده ای بر زبان رانده اند، اما حقیقت این است که باید این حدیث را در مقایسه با دیگر احادیث، حسن دانست و بدان عمل نمود .

البته من این موضوع را در بحث جداگانه ای توضیح داده ام .

شوکانی در ادامه می گوید :

ممکن است گفته شود: اگر اعمال اجتهادی خلفا جزئی از سنت نبوی باشد، سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله مبنی بر «سنت خلفای راشدین» بی ثمر خواهد شد .

در پاسخ باید گفت: ثمره سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله این است که برخی مردم، زمان آن بزرگوار را درک نکردند، اما زمان خلفای راشدین را درک نمودند. عده ای دیگر از مردم، هم زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و هم زمان خلفا را درک کردند. در دوران خلفا اتفاقاتی افتاد که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله رخ نداده بود. بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله با هدایت مردم به سنت خلفا، شبهه‌ها و تردیدهای احتمالی برخی افراد در آینده را از میان برد .

همان گونه که گذشت، هر چند که آرای اجتهادی خلفا جزئی از سنت نبوی به شمار می‌آیند، اما کمترین فایده حدیث «علیکم بسنتی و ...» این است که آرای خلفا در هنگام عدم وجود دلیل، شایسته تر و بهتر از آرای دیگران، محسوب می‌شود .

کوتاه سخن این که، رسول خدا صلی الله علیه و آله در دوران حیات خود، بارها یک فعل خاص یا ترک آن را به خود یا اصحابش نسبت می‌داد، حال آن که نسبت دادن هم زمان این امور به خود و دیگران از سوی آن حضرت فایده ای در بر ندارد؛ چرا که ایشان الگو و اسوه مردم هستند .

شوکانی در پایان این گفتار می‌گوید :

آنچه گذشت تفسیر من از این حدیث بود، اما در هنگام نگارش این تفسیر، در میان علما سخنی موافق با آن نیافتیم. اگر این تفسیر، صحیح باشد، از خداست و اگر غلط باشد، از من و شیطان است. از خدای بزرگ، طلب بخشش می‌کنم .

آری، این شیخ بزرگ دریافته است که اعتقاد به همسانی طریقه خلفا با طریقه نبوی، با ظاهر حدیث که بیان گر مغایرت است، همخوانی ندارد .

از سوی دیگر، دست کشیدن از ظاهر حدیث و عبور بدون دلیل از ظاهر آن نیز جایز نیست. به همین دلیل سخن خود را به وادی حجیت آرا و اجتهادات خلفا برده و در اثبات این حجیت، به حدیث معاذ استناد نموده است. آن گاه در همین زمینه، دلالت حدیث بر مغایرت را به صورت پرسش مطرح کرده است، اما در پاسخ بدین سؤال طوری عمل نموده که می‌توان آن را پذیرش اشکال تلقی کرد !

خلاصه این که شوکانی به بررسی اثبات «همانندی طریقه خلفا با طریقه نبوی» پرداخته و چنین پاسخ گفته است که چگونه می‌توان طریقه خلفا را در حالی همسان طریقه پیامبر صلی الله علیه و آله دانست که ظاهر حدیث بر مغایرت، دلالت می‌کند؟!

هم چنین اگر «طریقه آنان همانند طریقه پیامبر صلی الله علیه و آله باشد» سخن پیامبر صلی الله علیه و آله مبنی بر اطاعت از «سنت خلفا» بی ثمر خواهد شد !

اما این که آرا و اجتهادات خلفا حجت است، یا نه؟ بحث دیگری است که در این مختصر نمی‌گنجد .

خلاصه کلام این که تنها دلیل حجّیت اجتهادات خلفا، حدیث معاذ است که ترمذی، ابوداؤد و احمد آن را از «حارث بن عمرو بن أحوالمغیره بن شعبه» نقل کرده اند که حارث گفت: گروهی از اصحاب معاذ از زبان معاذ برای ما روایت کردند.» اما این که حارث کیست؟ و اصحاب معاذ چه کسانی هستند؟

مشخص نیست (!!)

از این رو، شوکانی به سست بودن این حدیث، اعتراف کرده و حتی برخی علمای اهل سنت، آن را در زمره احادیث ساختگی قرار داده اند که این موضوع با مراجعه به شرح‌های نگاشته شده بر کتاب‌های سنن و دیگر کتاب‌های مفصل در این زمینه، روشن می‌شود.

نتیجه این که بر اساس دیدگاه‌های اهل سنت، اشکال دوم هم چنان پابرجاست و شوکانی باید به خاطر تفسیر این حدیث- که در میان علما، سخنی موافق با آن نیافته است- استغفار نماید!

پاسخ از اشکال شانزدهم

پیش تر گفتیم که دستور مطلق به اطاعت و پیروی بی قید و شرط، نشانه عصمت شخص مطاع (اطاعت شده) است ... و علما در موارد مشابه به این امر تصریح کرده اند، همانند این سخن خداوند متعال که می‌فرماید:

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»؛ [ ۱ ]

از خدا اطاعت کنید و از رسول و اولی الامر اطاعت کنید.

رازی در تفسیر این آیه از قرآن چنین می‌گوید:

« خداوند متعال در این آیه، فرمان اطاعت قطعی از اولی الامر را صادر کرده است و کسی که خداوند به اطاعت قطعی از وی فرمان می‌دهد، باید از اشتباه معصوم باشد؛ چرا که در غیر این صورت، امکان ارتکاب اشتباه توسط وی وجود دارد و فرمان خداوند مبنی بر اطاعت وی به منزله فرمان دادن به انجام آن اشتباه است

این در حالی است که اشتباه، به خاطر اشتباه بودنش در محلّ نهی و پرهیز قرار دارد. این موضوع باعث می‌شود که امر و نهی در یک فعل واحد مبتنی بر اعتبار واحد، در کنار هم قرار گیرند که این امر محال است.

بنابراین، ثابت شد خداوند متعال، فرمان اطاعت قطعی از اولی الامر را صادر کرده است و همه کسانی که خداوند، دستور اطاعت قطعی از آنان را صادر می‌کند، باید از خطا و اشتباه معصوم باشند». [ ۱ ] غزالی نیز به همین موضوع اشاره می‌کند و پس از ابطال دیدگاه‌هایی که اشاره کردیم، چنین می‌گوید:

« سخن کسانی که در معرض اشتباه و سهو هستند و عصمت آنان از اشتباه و سهو به اثبات نرسیده هیچ حجّیتی ندارد. در صورت جواز صدور اشتباه از خلفا، چگونه می‌توان به سخنان آنان استدلال کرد؟! »

چگونه می‌توان بدون ارائه یک حجّت متواتر، مدّعی عصمت خلفا شد؟!

چگونه می‌توان عصمت را برای افرادی متصوّر شد که وقوع

اختلاف در میان آنان جایز است؟!

چگونه ممکن است دو فرد معصوم، با یک دیگر اختلاف داشته باشند؟!

چگونه می‌توان ادّعی عصمت کرد که همه صحابه، مخالفت با صحابه را جایز دانسته اند؛ به گونه ای که ابوبکر و عمر نه تنها به انکار مخالفان اجتهادی خود پرداختند؛ بلکه در مسائل اجتهادی، همه مجتهدان را مکلف کردند که هر یک از اجتهاد خود پیروی کنند؟!

بنابراین، عدم وجود دلیل بر عصمت، وقوع اختلاف میان خلفا و تصریح خلفا به جواز مخالفت اجتهادی دیگران با آنان، سه دلیل قاطع، محسوب می‌شوند. [۱] آری، این دلایل - و دیگر دلایل موجود در این زمینه - به طور قطع بیان گر این موضوع هستند که «خلفا» در این حدیث، بر مطلق صحابه، مطلق خلفا و مطلق خلفای چهارگانه دلالت نمی‌کند

---

[۱]. : [سوره نساء: آیه ۵۹]

[۱]. : [التفسیر الکبیر: ۵ / ۱۴۹]

[۱]. : [المستصفی فی علم الأصول: ۱ / ۲۶۱ و ۲۶۲]

الف - بررسی متنی

اگر از مباحث گذشته چشم‌پوشیم و فرض را بر صحت و تام بودن سند حدیث گذاریم، نوبت میرسد به متن و دلالت حدیث که یک بررسی ساده نشان از اختلاف فراوان در نقل این حدیث می‌دهد. تقریباً همه الفاظ حدیث، نشان می‌دهند که

این حدیث، پیمان و وصیتی از سوی رسو ل خدا(ص) است. موضوعاتی که در اکثر الفاظ حدیث به چشم می خورد، فرمان به اطاعت از حاکم (هر که باشد)، پرهیز از مسائل نوظهور و دستور به پیروی از سنت پیامبر (ص) و سنت خلفاء راشدین پس از ایشان است، اما از دستور به تمسک قرآن چیزی به چشم نمی خورد با اینکه توقع میرفت !

در پایان برخی از متون این حدیث چنین آمده است: اسدبنوداعه این جمله را به متن حدیث، اضافه می کرد؛ زیرا مؤمن همانند شتر راهوار است، به هر جا او را ببرند، خواهد رفت

اسدبنوداعه از کسانی است که دور هم می نشستند و علی بن ابی طالب (ع) را دشنام میدادند

ب- بررسی دلالی

معنای سنت نبوی

موضوع مهمی که در همه متون حدیث مذکور وجود دارد، این است که رسول خدا (ص) از وقوع اختلافات فراوان در دوران پس از خود، خبر داده و آنگاه با استفاده از کلمه «فعلیکم» به تمامی افرادی که آن دوران را درک می کنند، دستور داده از سنت ایشان و سنت خلفای پس از ایشان پیروی کنند .

بنابراین، در همه متون آمده است: هر کدام از شما که پس از من زنده بمانید، اختلافات فراوانی را خواهید دید، پس به سنت من و سنت خلفا تمسک جوئید .

سنت به معنای شیوه و سیره است؛ ... و سنّ رسول لله(ص) کذا؛ یعنی رسول خدا(ص) این امر را تشریح و آنرا آیین قرار داد. اهل شرع معتقدند که سنت نبوی شامل سخن، فعل و تقریر رسول خدا(ص) می شود و به همین جهت در ادله شرع می گویند: کتاب و سنت یعنی قرآن و حدیث .

اثبات حجیت سنت نبوی از طریق استدلال به آیات قرآن و احادیث رسول خدا (ص) صورت گرفته است ، حجیت سنت بر پایه عصمت استوار است و از همین روست که افرادی نظیر شوکانی هنگام بحث پیرامون حجیت سنت، به عصمت رسول خدا (ص) اشاره می کنند .

معنای سنت خلفا

ابن فارس درباره سنت خلفا می گوید: از چیزهایی که علما نمی پسندند، سخن کسانی است که می گویند: سنت ابوبکر و عمر؛ چرا که فقط باید گفته شود، خداوند سنت خود و سنت رسول خدا (ص) را واجب نموده است

علت ناخشنودی علما از مورد فوق، روشن است؛ زیرا واژه سنت در عرف متشرعین، به قول، فعل و تقریر رسو ل خدا (ص) اختصاص دارد که پس از قرآن، حجت به شمار می آید؛ به گونهای که میگویند: کتاب و سنت .



معتقدین به عدالت جمیع صحابه از حدیث «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدین»

کاملاً آگاه بوده اند، اما با این حال، خوش نداشته اند که کسی از سنت ابوبکر و عمر، سخنی به میان آورد .

اگر علمای مذکور در صدور این حدیث از رسو ل خدا (ص) تردید داشته باشند، جای بحث نیست؛ اما در غیر این صورت، چگونه مخالفت آنها با این حدیث - با سخن گفتن از سنت ابوبکر و عمر - تفسیر و توجیه می شود؟

نخست اینکه سنت در لغت به معنای طریقه است و همانطور که گذشت در شریعت نیز همین معنا برای سنت نبوی آمده است؛ از طرف دیگر رسول خدا (ص) سنت خلفا را بر سنت خود عطف کرده است و ظاهر عطف، این است که بین این دو سنت مغایرت وجود دارد. حال چگونه میشود با وجود این مغایرت، رسو ل خدا (ص) مردم را به پیروی از سنت خلفا فرمان می دهد؟ !

اشکال دیگر اینکه فرمان پیامبر (ص) مبنی بر پیروی از سنت خلفا، مطلق است و همانند وجوب پیروی از سنت نبوی، تقیید ندارد. بتردید، فرمان به پیروی مطلق، اقتضا می کند که فرد مطاع (اطاعت شونده) معصوم باشد. عصمت پیامبر (ص) مورد اتفاق همگان است، اما اجماعی در مورد عصمت همه خلفا وجود ندارد و بر عدم عصمت شیخین اتفاق است؛ بنابراین چگونه ممکن است که فرمانی مطلق، مبنی بر تبعیت همزمان از معصوم و غیر معصوم، صادر گردد؟ !

دلایل مذکور به طور قطع بیانگر این موضوع هستند که «خلفا» در این حدیث، بر مطلق صحابه، مطلق خلفا و مطلق خلفای چهارگانه دلالت نمی کند .

از طرفی دیگر عبارتی در ادامه متن این حدیث آمده که در آن دستور به اطاعت محض از خلفا ولو اینکه برده حبشی باشد شده، در حالیکه بزرگان عامه قائلند که برده نمیتواند خلیفه باشد، بلکه خلفا باید از قریش باشند. این عقیده که بر اساس روایات صحیح می باشد، با این روایت معارض است. و همچنین از نظر برخی از علمای عامه این عبارت نشان می دهد که اگر پست ترین مردم نیز بر حکومت مسلط شدند، باید از آنان اطاعت کرد، که روشن است سخنان چنین حکامی هرگز نمی تواند حجت شرعی بوده و مبنای فتاوی قرار گیرد. همچنین با استفاده از این عبارت، روشن می شود که این حدیث هیچ ارتباطی با اثبات عدالت خلفا ندارد تا چه رسد به عدالت جمیع صحابه .

ابن عربی در این رابطه می گوید: پیامبر (ص) فرمود: «حرف شنوی داشته باشید و اطاعت کنید (یعنی از امیران اطاعت کنید)، حتی اگر برده حبشی بر شما حاکم شد. در حالی که علمای ما گفته اند: برده نمی تواند ولی امر باشد» ابن عربی می افزاید: «به نظر من پیامبر (ص) از فساد حکومت و سیطره ناهلان بر آن خبر داده است، تا جایی که ولایت امر در اختیار بردگان قرار می گیرد. ایشان اشاره می کند که اگر چنین زمانی فرا رسید گوش به فرمان باشید و اطاعت کنید تا از این طریق، به کمترین زیان برسید و آن، همان شکیبایی بد در برابر ولایت ولی ناهل است، تا تغییر بدتری رخ ندهد و فتنه ای کور و کر که هیچ درمان و راه نجاتی برای آن وجود ندارد، دامن امت را نگیرد .

سیره عملی صحابه نیز این حدیث را تأیید نمی‌کند؛ زیرا ملاحظه می‌شود که صحابه در بسیاری از اعمال ملتزم به پیروی از خلفا نبوده و در بسیاری از موارد به مخالفت با سنت ابوبکر و عمر برخاست هاند. تا جاییکه خلیفه دوم در چندین مورد به مخالفت با خلیفه اول پرداخته است! بر اساس مبانی عامه اگر در حقیقت، رسو ل خدا(ص) چنین حدیثی را بر زبان جاری ساخته بود، این اختلافات و مخالفت‌ها روی نم‌یداد. این نکته را گروهی از علما ذکر کرده اند و براساس آن به تأویل حدیث پرداخته اند. البته این گونه تأویل‌ها در صورتی اجتناب ناپذیر است که اصحاب به اطاعت از رسول خدا (ص) پایبند بوده باشند.

در مورد این اختلافات همین بس که علی(ع) در روز شورا، سیره ابوبکر و عمر را نپذیرفت، و حتی به خاطر عدم تقید به سیره شیخین حاضر شد از اصل خلافت بگذرد، در حالیکه عثمان متعهد به گردن نهادن به سنت ابوبکر و عمر شد، اگرچه در عمل با آن مخالفت کرد. زمانی که علی(ع) به خلافت رسید، تمام قوانین وضع شده از سوی عثمان، چه در زمینه توزیع اموال، چه در زمینه مناصب و اسالیب حکم را لغو نمود. ابوبکر متعه حج و متعه نساء را منع نکرد، ولی عمر منع کرد. خلیفه اول سه طلاق را در یک مجلس، یک طلاق محسوب کرد، ولی خلیفه دوم سه طلاق به حساب آورد. ابوبکر در توزیع و پخش اموال خراجی مساوات را برقرار داشت، ولی عمر برخلاف شیوه او و به گونه ای دیگر تقسیم می‌کرد. چنین تفاوت‌های ریشه دار و آشکاری در میان سنت خلفا، تا چه رسد به سایر صحابه، مانع از امر رسول خدا (ص) به متناقضین می‌شود و حقیقتاً چگونه می‌توان همه آن‌ها را مطابق احکام واقعی و پیروی از آنها را لازم شمرد؟ و بهراستی کدام یک از آن‌ها حجت است

#### انطباق حدیث با مبانی شیعه

این حدیث از جهت دلالت با مبانی شیعه امامیه در کلام و اصول فقه و استدلال‌های آنان از کتاب و سنت متواتر، مطابقت می‌کند، در

توضیح این انطباق باید گفت :

این حدیث، وصیّت و عهدی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله - گویا به عنوان وداع - برای تعیین وظیفه و تکلیف امت، بیان داشته است تا مردم، در صورت بروز «اختلافات فراوان» از «سنت وی و سنت خلفای راشدین» پیروی نموده و از هلاکت و گمراهی، مصون بمانند.

این حدیث به صراحت بیان می‌دارد که بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، پیروی و اطاعت مطلق به «خلفا» اختصاص دارد. بنابراین، عصمت خلفا، امری ضروری و لازم است

اشاره ای به حدیث ثقلین

حدیث ثقلین نیز همین گونه است ... [۱] حدیث ثقلین، وصیّت و عهدی است که رسول خدا صلی الله علیه وآله

{۱} حدیث ثقلین از احادیث متواتری است که به طور قطع از رسول خدا صلی الله علیه وآله صادر شده است و همه مسلمانان روی آن اتفاق نظر دارند. در میان اهل سنت، علمایی چون مسلم در صحیح و همه سنن نگاران، مسند نگاران و نیز معجم نویسندگان به نقل این حدیث از زبان چندین صحابی مرد و زن پرداخته اند ... و در مواضع گوناگون، این حدیث را با الفاظ مختلفی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند ... برای آگاهی بیشتر ر. ک: نفحات الأزهار فی خلاصه عبقات الأنوار فی إمامة الأئمة الأطهار جلدهای یکم تا سوم

چندین بار پس از مطلع کردن مردم از رحلت خود - آن را بیان داشته است. بنابراین، حدیث ثقلین، وظیفه و تکلیف امت را پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله تعیین و بیان می‌کند.

رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را به پیروی همزمان از «کتاب خدا» و «عترت و اهل بیت خود» فرمان داد و فرمود:

لن تضلّوا ما إن اتبعتموها ...؛

اگر از این دو پیروی کنید، هرگز گمراه نخواهید شد

از این موارد، حدیثی است که در دوران بیماری رسول خدا صلی الله علیه وآله رسیده؛ همان بیماری که به مرگ آن بزرگوار انجامید. در آن حدیث به لفظ وصیّت، تصریح شده است. در آن حدیث آمده است:

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در حالی که به آن دو تکیه داده بود، از خانه خویش بیرون آمد تا این که وارد مسجد شد و به منبر رفت و دستمالی به خود بسته بود. آن حضرت پس از حمد و ثنای خداوند، فرمود:

أما بعد، أيها الناس! فماذا تستنكرون من موت نبيكم؟! ألم ينع إليكم نفسه وينع إليكم أنفسكم؟! أم هل خلد أحد ممّن بعث قبلي فيمن بعثوا إليه فأخلد فيكم؟!!

ألا إنني لاحق برّبي، وقد تركت فيكم ما إن تمسّكتم به

لم تزلوا، كتاب الله بين أظهركم تقرأونه صباحاً ومساءً، فيه ما تأتون وما تدعون، فلا تنافسوا ولا تحاسدوا ولا تباغضوا،  
وكونوا إخواناً كما أمركم الله

ألا ثم أوصيكم بعترتي أهل بيتي؛ [ ۱ ]

اما بعد، ای مردم! آیا مرگ پیامبر خود را خوش نمی دارید؟! آیا او، خیر مرگ خود و شما را برایتان نقل نکرده است؟!  
آیا پیامبران پیش از من، جاویدان زندگی کردند تا من نیز در میان شما جاویدان، زنده بمانم؟!!

آگاه باشید که من به پروردگارم ملحق خواهم شد و در میان شما چیزی را باقی می‌گذارم که اگر بدان تمسک جویند،  
گمراه نمی شوید؛ من کتاب خدا را که نزد شماست، برایتان باقی می‌گذارم .

شما این کتاب را صبح و شام تلاوت می‌کنید و اعمال و آرزوهای خود را در آن می‌بینید. از این رو با هم به رقابت  
برنخیزید، به هم دیگر حسادت و دشمنی نورزید و همان گونه که خداوند به شما فرمان داده است با هم برادر باشید .

آگاه باشید که پس از کتاب خدا، شما را به عترت و اهل بیت خود وصیت می‌کنم.

شایان یادآوری است که رسول خدا صلی الله علیه وآله- در پاره ای الفاظ- از قرآن و اهل بیت علیهم السلام کلمه  
«خلیفین» (دو خلیفه) تعبیر کرده است. [۲] این حدیث به روشنی نشان گر عصمت اهل بیته است که رسول خدا صلی الله  
علیه وآله به پیروی از آنان دستور داده است. عصمت اهل بیت علیهم السلام از طریق استدلال‌های متعدد قابل اثبات است.  
از جمله ادله، گفتاری است که پیرامون آیه «اطاعت از اولی الامر» گفته شده، آن سان که گذشت

{۲} مسند احمد جلد ۶ ص ۲۳۲ حدیث ۲۱۰۶۸

{۱} جواهر العقدين: ص ۲۳۴

اشاره ای به حدیث «دوازده خلیفه ...»

رسول خدا صلی الله علیه وآله در حدیث متواتر دیگری که همه علمای اهل سنت، آن را نقل کرده اند، تعداد «اولی  
الامر» را- که فرمان تمسک به آنان را صادر نموده است- مشخص می‌کند .

این حدیث که همانند حدیث ثقلین، عهد و پیمان رسول خدا صلی الله علیه وآله محسوب می‌شود، حدیث «دوازده  
خلیفه» است

بخاری و مسلم این حدیث را از جابر بن سمره نقل کرده اند.

بخاری از قول جابر بن سمره این گونه نقل می‌کند: از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می‌فرمود :

یکون اثنا عشر أميراً؛

دوازده امیر خواهند آمد .

آن گاه سخنی فرمود که آن را نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر فرمود :

كلهم من قریش؛

همه این امیران از قریش هستند .

این حدیث را ترمذی نیز نقل کرده است. وی پس از نقل آن می‌گوید: این حدیث، حسن و صحیح بوده و از چند طریق از جابر بن سمره نقل شده است. هم چنین در این باب از ابن مسعود و عبدالله بن عمرو نیز این حدیث نقل شده است. [۲] احمد بن حنبل نیز در چند جا از مسند خویش این حدیث را نقل کرده است .

حاکم نیشابوری و دیگران نیز به نقل این حدیث پرداخته اند. {۱} حال اگر این حدیث را در کنار حدیث ثقلین قرار دهیم، متوجه خواهیم شد که رسول خدا صلی الله علیه وآله تمسک به کتاب و ائمه دوازده گانه را مورد سفارش قرار می‌دهد و آن‌ها را به عنوان «دو خلیفه» بعد از خود معرفی می‌کند

حال که حدیث ثقلین بر عصمت، دلالت می‌کند؛ پس ائمه دوازده گانه، معصوم هستند

و کسی که معصوم باشد، سنت او حجت خواهد بود

بنابراین، حجیت سنت اهل بیت علیهم السلام به اثبات می‌رسد .

با این بیان، همه اشکالات حدیث «علیکم بسنتی ...» که از سوی غزالی مطرح شده- و بدان اشاره رفت برطرف می‌گردد .

در واقع مسأله وجوب تبعیت، مبتنی بر عصمت است و اگر عصمت، وجود داشته باشد، هیچ تضادی میان «سنت خلفای راشدین» و «سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله» نخواهد بود. در صورت وجود عصمت، اختلافی پیش نمی‌آید. وقتی عصمت باشد، هر کس با سنت

معصوم مخالفت کند، خطاکار و گناهکار است

آری، علمای اهل سنت، بیهوده تلاش کرده اند تا حدیث «دوازده خلیفه» را از معنای مورد نظر شیعه امامیه، منحرف سازند، اما در چگونگی تفسیر این حدیث، حیران مانده و سخنان آشفته ای بر زبان رانده اند؛ به گونه ای که هر کدام سخنی گفته اند. در میان علمای اهل سنت، افرادی را دیده‌ام که به وجود چهل دیدگاه متفاوت پیرامون معنای این حدیث، تصریح کرده اند

اما مهم این است که علمای مذکور به ناتوانی خود در فهم معنای این حدیث، اعتراف کرده اند .

ابن عربی مالکی پس از بیان دیدگاه خود می‌گوید: «معنایی برای این حدیث نیافتیم». {۱} ابن بطّال از مهملب این گونه نقل می‌کند: «هیچ کس را ندیدم که در مورد این حدیث، دیدگاه قاطع و مشخصی را مطرح کرده باشد ...». [۲] ابن جوزی می‌گوید: «در مورد معنای این حدیث، جست و جوی فراوان نمودم، در پی یافتن منابع احتمالی توضیح آن برآمدم و از آن پرسیدم، اما بر مقصود حدیث، دست نیافتیم». [۳] بنابراین، تلاش‌های اینان ناکام مانده و این حدیث قطعاً صحیح است ... حال باید از هواهای نفسانی و تعصبات جاهلی، دست شسته و به واقعیت امری که خدا و رسولش اراده کرده اند، اعتراف نمایند ...

چکیده سخن این که معنای حدیث مذکور، این گونه است :

به سنت من و سنت ائمه دوازده گانه که بعد از من، خلفای راشدین و هدایت یافته هستند، تمسک جوید ...  
این معنا را روایتی که علمای اهل سنت از ابولیلی غفاری از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل کرده اند، تأکید می‌کند.  
آن جا که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود :

سیکون بعدی فتن، فإذا کان ذلک فالزموا علی بن ابی طالب، فإنه فاروق بین الحق والباطل؛

عارضی الأھوزی ج ۹ ص ۶۹

فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۶۲

فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۶۳

پس از من فتنه‌ها رخ خواهد داد. هر گاه چنان شد به علی بن ابی طالب، تمسک جوید، چرا که وی جدا کننده حق از باطل است .

در حدیث دیگری کعب بن عجره می‌گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه وآله (به علی علیه السلام اشاره کرد و) فرمود :

تکون بین امتی فرقة و اختلاف، فیکون هذا وأصحابه علی الحق؛ {۱}

در میان امت من، جدایی و اختلاف خواهد افتاد که در آن هنگام، حق با این مرد و اصحاب اوست.

در این حدیث آمده که رسول خدا صلی الله علیه وآله مردم را به اطاعت از فرمانروایان دستور می‌دهد و می‌فرماید:

«گوش به فرمان باشید و اطاعت کنید حتی اگر فرمانروای شما برده ای حبشی باشد.»

بنابر آن چه گذشت روشن می‌شود که چنین دستوری، کذب محض بوده و این گونه سخنان را افرادی مانند «اسد بن وداعه» افزوده اند .

عدم اطمینان راوی از صدور این فرمان از جانب پیامبر صلی الله علیه وآله، صدق ادعای ما را اثبات می‌کند؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه وآله اجازه تسلط بر سرنوشت مردم را تنها برای کسانی صادر می‌کند که صفات و شروط مورد نظر عقل و شرع در آنان گرد آمده باشد .

پیامبر خدا صلی الله علیه وآله، نه تنها چنین دستوری نمی‌دهد؛ بلکه

جایز نمی‌داند که مردم به تسلیم و اطاعت محض از هر فرمانروایی بپردازند که با شیوه دلخواه خود، مسؤلیت امور مسلمانان را در دست گرفته است !

کوتاه سخن این که در صورتی که اصل صدور حدیث از پیامبر خدا صلی الله علیه وآله مورد قبول باشد، این فراز از حدیث بدان افزوده شده تا مردم به اطاعت از معاویه و کارگزاران وی وادار شوند و از فرمانبرداری از آنان دست برندارند. اگرچه آنان ستم روا دارند و بی عدالتی کنند و افرادی فاسق و فاجر باشند .

پس همان طوری که این فراز به حدیث افزوده شده، تعلیل مفاد آن نیز افزوده شده که «زیرا مؤمن همانند شتر راهوار است...» .

سردرگمی علمای اهل سنت در فهم این بخش از حدیث، گفته‌های ما را تأیید می‌کند. در این جا به دیدگاه‌های دو شارح کتاب مسند ترمذی بسنده می‌نماییم .

ابن عربی می‌گوید: «پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: حرف شنوی داشته باشید و اطاعت کنید؛» (یعنی از امیران اطاعت کنید) حتی اگر برده حبشی بر شما حاکم شد. در حالی که علمای ما گفته اند: برده نمی‌تواند ولی امر باشد .

ابن عربی می‌افزاید:

به نظر من پیامبر صلی الله علیه وآله از فساد حکومت و سیطره ناهلان بر آن خبر داده است تا جایی که ولایت امر در اختیار بردگان قرار می‌گیرد. ایشان اشاره می‌کند که اگر چنین زمانی فرا رسید گوش به فرمان باشید و اطاعت کنید تا از این طریق، به کم‌ترین زیان برسید و آن، همان شکیبایی بد در برابر ولایت ولی ناهل است تا تغییر بدتری رخ ندهد و فتنه ای کور و کر که هیچ درمان و راه نجاتی برای آن وجود ندارد، دامن امت را نگیرد. مبارکفوری نیز به توجیه این حدیث می‌پردازد و می‌گوید :

« منظور از سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله این است که اگر پست‌ترین مردم به امامت رسید از اطاعت او سرباز نزنید و یا اگر برده حبشی بر شما مسلط شد برای پرهیز از فتنه انگیزی، از او اطاعت کنید .

و در ادامه می‌گوید: در برخی نسخه‌های ابوداؤد این گونه آمده است :

« وَاِنَّ عَبْدًا حَبَشِيًّا » که کلمه «عبدًا» به صورت منصوب آمده است، بدین معنا که: حتی اگر فرمانروا برده ای حبشی باشد، از او اطاعت کنید !

خطابی می‌گوید: مقصود پیامبر صلی الله علیه وآله این است که از کارگزاران انتصابی از سوی امام- حتی اگر برده حبشی باشند- اطاعت کنید. منظور پیامبر صلی الله علیه وآله این نیست که حتی اگر امام شما،

برده ای حبشی باشد، از او اطاعت کنید؛ زیرا احادیث صحیحی نقل شده که پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود :

الْأَثَمَةُ مِنْ قَرِيشٍ؛

امامان از قریش هستند .

آن چه در این زمینه آمد، قابل بررسی و نقد است؛ چرا که دیدگاه خطابی قابل قبول نیست؛ زیرا آن، حمل بی دلیل حدیث مذکور بر معنایی دیگر است. از این گذشته گفتیم که علما، ولایت بردگان را نمی پذیرند .

دیدگاه‌های ابن عربی و ابن حجر نوعی فرمان دادن به تقیه است با وجود تصریح قرآن و سنت به تقیه، علمای اهل تسنن، شیعه امامیه را برای پایبندی به آن، سرزنش می‌کنند. ولی خود در عمل، تقیه را اجرا می‌کنند .

بنابراین- و با چشم پوشی از آن چه گذشت- معنای حدیث چنین است :

اگر فرمانروایان ستمکار، افراد ناهلی را به عنوان امیر شما برگزینند و مخالفت شما با آنان، زیانی بزرگ برایتان داشته باشد، باید گوش به فرمان آن‌ها باشید و از آن‌ها اطاعت کنید .

سخن پایانی:

در این مقاله به موضوعاتی مثل

سلسله روایانی که حدیث را نقل کرده اند معلوم شد از نظر علماء جرح و تعدیل اهل سنت قابل اعتماد و ثقه نیستند ، از نظر متن حدیث، این موضوع که از خلفا راشدین باید تبعیت کرد رد شد و به واژه های (سنت)و(مهدیین)پرداخته ایم و معنی حقیقی آنها را بیان کرده ایم از نظر انطباق این حدیث با مبانی حدیثی و اعتقادی شیعه مورد بررسی قرار داده ایم و فهمیدیم که اگر این را ما شیعیان با انطباق بر حدیث ثقلین و حدیث دوازده خلیفه مشکل اساسی این حدیث حل خواهد شد

نتیجه:

در این مقاله به این که آیا حدیث تبعیت صحیح است یا خیر پرداختیم و متوجه شدیم که این حدیث طبق نظر علماء جرح و تعدیل اهل سنت مرسل است و اثبات کردیم که این حدیث جزو دست پرورده های جناب معاویه نقل شده است جهت فضیلت تراشی ، علاوه بر آن با مورد بررسی قراردادن متن خود حدیث متوجه تضاد این حرف با خیلی از مبانی های دینی شده



ایم در آخر هم با بررسی چند واژه مثل (سنت) و (خلیفه) و انطباق حدیث تبعیت بر دو حدیث شریف (ثقلین و دوازده خلیفه) فهمیدم این بیشتر با مبانی مذهب شیعه همخوانی دارد امیدوار هستم با این مقاله جواب شبهه کندگان را داده باشم و قلب آقا امام زمان (عج) را خوشنود کرده باشم